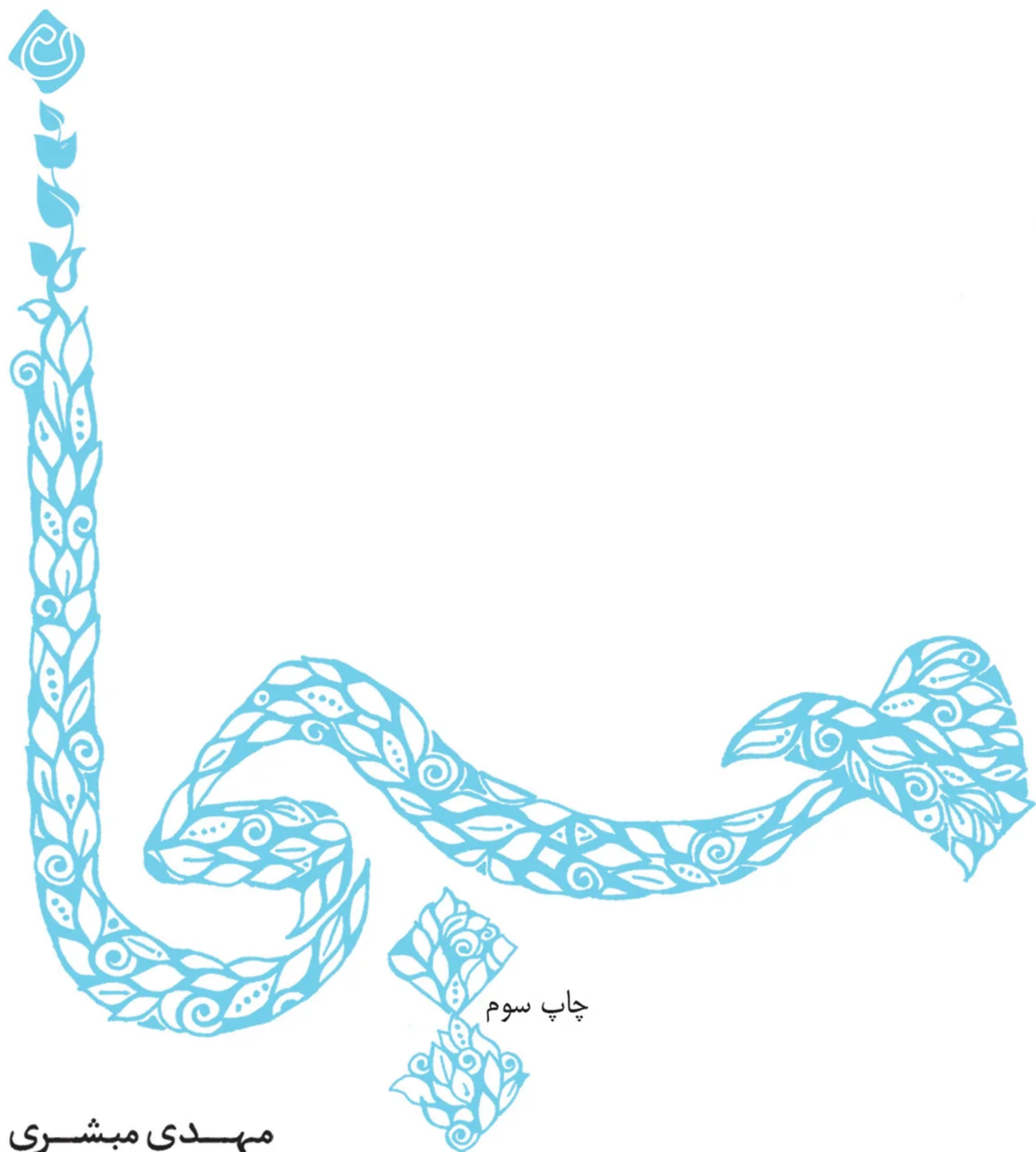




چاپ سوم

مهدی مبشری



مسیحا

مهدی مبشری

نیستان هنر

مبشری، مهدی.
مسیحا، مهدی مبشری.
تهران: کتاب نیستان، ۱۴۰۰.
شابک: ۱-۸۰۷-۲۰۸-۶۲۳-۹۷۸
نثر فارسی، قرن ۱۴
PIR ۸۳۶۱
۸/۸۶۳ فا
۷۶۰۹۲۸۱

مسیحا
مهدی مبشری
طرح جلد از فرزانه حیدری
نیستان هنر
چاپ سوم (اول ناشر) ۱۴۰۵ ۲۲۰ نسخه
شابک: ۱-۸۲-۸۴۱۰-۶۲۳-۹۷۸
چاپ و صحافی: هنگام
نیستان: ۵-۲۴۴۳-۲۲۶۱
ارتباط با شما ۳۰۰۸۵۵۲
www.neyestanbook.com

باب	عنوان	صفحه
	مقدمه	۵
یکم	خوردن	۹
دوم	نوشیدن	۱۱
سوم	چشم و دیدن	۱۳
چهارم	گفتن	۱۶
پنجم	شنیدن	۱۸
ششم	نشستن	۲۰
هفتم	خوابیدن	۲۲
هشتم	شجاعت	۲۴
نهم	انصاف	۲۶
دهم	حرمت	۲۸
یازدهم	حریت	۳۰
دوازدهم	عشق	۳۲
سیزدهم	دوست داشتن	۳۴
چهاردهم	استغنا	۳۶
پانزدهم	دانستن قدر خویش	۳۸
شانزدهم	ادب	۴۰
هفدهم	حیا	۴۲

۴۴	معاشرت	هجدهم
۴۶	حسد	نوزدهم
۴۸	نفاق	بیستم
۵۱	زن	بیست و یکم
۵۳	زخم	بیست و دوم
۵۵	دعا	بیست و سوم
۵۷	هنر	بیست و چهارم
۵۹	بوسیدن	بیست و پنجم
۶۲	پوشش	بیست و ششم
۶۴	آواز	بیست و هفتم
۶۶	گریستن	بیست و هشتم
۶۸	نوشتن	بیست و نهم
۷۰	وطن	سی‌ام
۷۲	نیایش	سی و یکم
۷۴	پدر و مادر	سی و دوم
۷۶	بیماری	سی و سوم
۷۹	صمیمیت	سی و چهارم
۸۱	دل‌تنگی	سی و پنجم
۸۳	حجاب	سی و ششم
۸۵	صبر	سی و هفتم
۸۷	مطالعه	سی و هشتم
۸۹	مامانا	سی و نهم
۹۱	بابا	چهل‌م

بر من ز دلم نمانده جز نام دلم
تا خود به کجا رسد سرانجام دلم

آشنایی این قلم با جناب مهدی مبشری حاصل یک همسفری دو روزه است که سال‌ها پیش در همراهی با یک، دو دوست دیگر به یکی از روستاهای واقع در کویر ایران رقم خورد، اتفاق مبارکی که مرا با هنرمندی صاحب‌دل آشنا کرد و از دیگر سو مهر ناچیزی که من باشم را در دل او انداخت و یک حاصلش اینکه امروز مفتخر به نوشتن مقدمه بر چهل مکتوب پدرا نه او خطاب به مسیحای او هستم، مسیحا نامی است که همسر هنرمند و اهل دل مهدی با تقال به دیوان لسان‌الغیب برای پسرشان برگزیده و نشان‌گاهی است که نویسنده، مقصد مکتوباتش خواسته بود اما تقدیر لاجرم این مکتوبات را به راهی و جایی آورده است که امروز نشان‌گاهش دل و چشم و گوش همه مسیحاهایی است که این مکتوبات به دست و چشم و گوششان برسد و این یعنی که:

«تو پای به راه درنه و هیچ مپرس
خود راه بگویدت که چون باید رفت»
و کار بر مراد اوست که می‌رود...

اما دریابندهٔ این مکتوبات، دریافت زبان مهدی را باید که گوش مسیحایی داشته باشد که زبان مهدی زبان دل است او کمتر در بند عبارت بوده است، گرچه عباراتی در جزر و مد دریاوارشان او را به بند کشیده‌اند و بلعیده‌اند. کلمات این مکتوبات گاهی محو زلال اشک‌هایی است که به وقت نگارش، راه بر نگاه چشم سر تار کرده است تا روشنای خورشیدوارِ دل نهاد این کلمات را درخششی ببخشاید که برای معنای قاموسی‌شان در به جاترین کاربردها معنایی بس درخشان‌تر داشته باشند و حالا این کلمات بی‌هیچ توضیحی در جای جای این مکتوبات خوش جلوه کرده است، مکتوباتی که قرارش پیمودن مسافت نبوده است و شاید حتی قرارش پیمودن ساعت‌ها و سال‌ها هم نبوده است. نمی‌دانم، کوتاه کنم شاید مسیحایِ مهدی، مهدیِ مسیحا باشد که این کلمات را به گوش او خوانده است که جوانمردا! علم میراثِ سلوک است نه میراثِ مادر و پدر...

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
شامگاه شنبه بیست و یکم فروردین ماه یک هزار و چهارصد.

عباس لایق

یکم در باب خوردن

مسیح من! چه خوردن، چگونه خوردن و کی خوردن مهم است و از آن مهم‌تر چگونه به دست آوردن طعام است.

آنچه می‌خوری سلامت و ناسلامتِ جسم تو را فرمانروایی کند.
چگونه خوردن ظهور ادب توست و کی خوردن اقتضای بدن تو.
سفره‌ات آنگه سلامت است که تو اختیار از کف ندهی، نه در نوع نه در چگونگی و نه در موقع.
و اما اندازه:

میزان، سیرچشمی توست نه سیرشکمی.
عزیز دل آن‌گونه به دست آر که شکار نباشد عطا باشد.
مسیح من! «نبلع» میل کن.
درنده‌خوی یورش برد و اهلی طلب کند.
چون بر سفره نشستی چشم باز دار بین و بسنج که او چگونه و به چه مقدار و کی سیر می‌شود آنگه دست بر طعام بر.

با هر لقمه شکر به جای آر اگر نه با هر وعده، شکر نعمت، نعمت افزون کند.
سفره حرمت دارد، از آن رو که ماحصل رنج صاحب سفره است که لقمه لقمه در تو تبدیل به انرژی و گوشت و خون می‌شود و دوباره تبدیل به رنج و زحمت.
این چرخه حیات حرمت دارد.

در فرو بردن لقمه تعجیل مکن که عجله مثل همیشه کار شیطان است. در جویدن حوصله کن و تمرین صبر.

شکم و زیر شکم همه تاریخ بشر است، تو سعی کن تا می‌توانی تاثیری در
سرخ و سیاهی این تاریخ نداشته باشی.
عزیز دل در باب خوردن حرف زیاد است سخن کوتاه می‌کنم و آخر این که:
اول یاد خدا...

دوم

در باب نوشیدن

گاه شوکران است و گاه شربت
گاه زلال و گاه گل آلود
گاه جاری است و گاه راکد
از حلق و گلو می‌گذرد و بر جگر اثر می‌کند.
مسیح عزیزم! گلوها بریده شده و جگرها سوخته که قطره آنجا رود که باید
رود.

آب خط قرمز حیات است.
آب جرعه جرعه بنوش و به حرمت پاکی آب ایستاده بنوش.
اگر یادت ماند قبل نوشیدن نیت کن و بعد نوشیدن ذکر بیجای آر.
مسیح عزیزم! مثل: «مِثْلِ آبِ خوردن» گرچه اشارت به سهلی کار دارد اما
بدان که نوشیدن سخت است. راهنما که داشته باشی، اصل و نسب که داشته
باشی، شرم و حیا که داشته باشی نوشیدن برایت دشوار است.
مسیح من! هر کس به اندازه مشتش آب می‌خورد، دست فراخ دار که آبی
بیشتر نصیب شود برای دست‌فراخی باید دل بگستری. دلت که بزرگ شود
دستت مَشک می‌شود.

جان بابا چشمه از خضر سراغ گیر.
جان بابا نیل و فرات رود نیستند که خود زندگیند.
موج‌ها و دریاها و رودهای خروشان همه و همه مرید جرعه‌ای زمزمند.
زمزمه کن، سعی کن که صفا یابی.